

جانشین امام زین العابدین، ابوجعفر محمدبن علی ملقب به امام محمد باقر، در زمان درگذشت پدر ۱۹ ساله بود. به شیوه پدر، و برخلاف منطق برادرش زید، از همان آغاز روش مبارزه با خلافت غاصب را کنار گذاشت و تنها به تدریس و تعلیم پرداخت، و بهمین جهت او را باقرالعلم (شکافنده علوم) لقب دادند. بعدها محدثان شیعه روایت کردند که این لقب در زمانی که هنوز این امام بدنیا نیامده بود توسط خود پیامبر بدو داده شده و یکی از صحابه او جابرین عبدالله انصاری مأموریت یافته بود که این عنوان را هنگام امامت او به وی برساند.

اصل «تقیه» یا دروغ شرعی واجب که عجیب ترین پدیده تمام مذاهب است در زمان این امام وضع شد و در زمان جانشینش بصورت مدون در آمد. بر اساس این مکتب، هر فرد شیعه حق دارد در موقعی که ضرورت اقتضا کند (ولو اینکه تنها خودش چنین تشخیص داده باشد)، هم شیعه بودن خود را انکار کند، هم در باره امامان شیعه ناسزا بگوید، هم تهمت و دروغ به مخالفان ببندد تا آنانرا در جای خود به خطر اندازد، و ضرورت این دروغ واجب چنان مورد تأکید قرار گرفت که تدریجاً تقیه نه دهم آیین شیعه شناخته شد و بقیه فرائض این آیین جمعاً یکدهم آن. و به احادیث مربوط بدین ضرورت، باب خاصی بنام «باب التقیه» در «کتاب الایمان و الکفر» اصول کافی اختصاص داده شد.

«امام باقر علیه السلام فرمود که تقیه دین من و پدرانم است، و کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد، و حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه سپر مؤمن است. خدا رحمت کند مؤمنی را که فقط آنچه را که مردم میفهمند به آنها بگوید و آنچه را که نمیپذیرند از آنها بپوشاند، زیرا نقل مطلب ما به دیگران ممکن است مردم را بر من و بر شما بشوراند، و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود کسی که تقیه را ترک کند چنان است که نماز را ترک کرده باشد، زیرا تقیه نه دهم دین است، و فرمود که اگر من هرچه را که میپرسید جواب بگویم چه بسا موجب شر میشود و از بابت آن گردن ما را میگیرند، کمااینکه

حضرت باقر فرمود که امر ولایت ما اولاد علی را خداوند بصورت رازی به جبرئیل سپرد، و جبرئیل نیز آنها را بصورت رازی به محمد صلی اله علیه وآله سپرد، و محمد نیز آنها را بصورت رازی به علی علیه السلام سپرد، و علی علیه السلام آنها را بصورت رازی به هر که خواست سپرد، و حالا شما میخواهید این راز را به همه فاش کنید؟ مگر نمیتوانید سخنی را که شنیده اید پیش خودتان نگاه دارید؟^۱

«چون اصحاب کهف در اعیاد بت پرستان شرکت میجستند و بر خود زنار می بستند، از این رو خدای عز و جل آنها را دو بار پاداش داد»^۲.

«از ابی عمرالاعجمی روایت است که حضرت ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام بدو فرمود نقیه در هر چیزی جایز است بجز در نوشیدن خمر و مسح کشیدن در وضو بر روی کفش»^۳.

احادیث اسلامی نشان میدهند که این امام، با همه اشتغال خود به مسائل شرعی، به مسائل دنیوی نیز چندان بی توجه نبود. حدیثی که در این باره در جلد یازدهم بحارالانوار آمده است نموداری از این واقعیت است:

«روزی که گرمی هوای تابستان به کمال شدت رسیده بود مردی بنام محمدبن منکدر به بیرون مدینه رفت. چشمش به سردی درشت اندام و فربه افتاد که در چنین وقتی برای سرکشی به مزارع خود آمده بود و همراه با چند نفر کارگرایش زمین ها را رسیدگی میکرد. با خود اندیشید که این مرد کیست که در این گرمای سوزان خودش را

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب التقیه. I. Goldziher در مقاله تحقیقی مفصلی با عنوان *Das Prinzip der Takijja im Islam* (مجله خاورشناسی آلمان ZDMG، سال ۱۹۰۶، IX، ص ۲۱۳-۲۲۶) و F. Kohlberg در مقاله تحقیقی مفصل دیگری با عنوان *Some Imâmi-Shi'i Views on Taqiyya* (مجله خاورشناسی امریکا JAOS، سال ۱۹۷۵، XCV) این اصل تقیه را مورد ارزیابی های جامعی قرار داده اند.

۲ - اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب التقیه

۳ - همانجا

اینطور به کار دنیا مشغول داشته است؟ و چون نزدیک شد دریافت که وی محمد بن علی بن الحسین (امام محمد باقر) علیه السلام است که با قدرت امامت سرما و گرما را در او اثری نیست»^۱.

امام باقر در سال ۱۱۴ هجری در حمیمه شام درگذشت و در گورستان بقیع مدینه در کنار آرامگاه امام زین العابدین به خاک سپرده شد.

.....
جانشین امام محمد باقر، جعفر ابن محمد ملقب به امام جعفر صادق است که ششمین امام شیعه و از نظر مقام معنوی پس از علی بن ابیطالب معتبرترین ائمه دوازده گانه است. لقب صادق بطوریکه بغدادی در «الفرق بین الفرق» مینویسد نه توسط پسیروان شیعی او، بلکه توسط منصور خلیفه عباسی بدو داده شد، زیرا امام صادق در دورانی که هنوز پدرش عهده دار امامت بود، برای منصور که در آن هنگام بخت زیادی برای رسیدن به خلافت نداشت پیشگویی کرد که وی بزودی به خلافت خواهد رسید، و منصور چون از چند توطئه پیروز بیرون آمد و خلیفه شد، این لقب را بدو داد. بعدها مخالفینی مدعی شدند که امام صادق این پیشگویی را بطور خصوصی در بساره دیگر مدعیان خلافت نیز بدانان کرده بود.

امام جعفر صادق در سال ۱۱۷ هجری به امامت شیعه نشست و تا سال ۱۴۸ که درگذشت در این مقام بود. ولی وی نیز، مانند دو امام پیش از خود نه تنها با خلافت غاصب به رویارویی پرداخت، بلکه با آن از راه سازش و مدارا در آمد. در جریان قیام ابومسلم، چنانکه مورخان متعددی از جهان اسلام تذکر داده اند، وی نامه ای به امام جعفر صادق نوشت و با توجه به سقوط خلافت بنی امیه قبول خلافت تازه را به او پیشنهاد کرد. در همین هنگام ابوسلمه خلال داعی بنی عباس که ایرانی تبار و شخصیت اول کوفه بود، هنگامیکه سپاه ابومسلم به نزدیکی این شهر رسیده بود سه نامه به امام جعفر صادق و

۱ - بحارالانوار، ج ۱۱، در ابواب تاریخ حضرت امام باقر علیه السلام

عبداله بن حسن نواده امام حسین و عمر بن زین العابدین فرزند امام چهارم فرستاد و به هر سه آنان نوشت که اینک زمینه برای خلافت یکی از آنان آماده شده است و اگر کسی از آنها بدین ادعا برخیزد سپاه ابومسلم پشتیبان او خواهد بود. ولی امام صادق نامه های ابومسلم و ابوسلمه را سوزانید و به دو نفر دیگر نیز توصیه کرد که از شرکت در سیاست خودداری کنند، و به ناچار بر اثر فشار عباسیان ابوالعباس که بعداً لقب سفاح (خونریز) گرفت بدین مقام برگزیده شد و خلافت بنی عباس را که میبایست ۵۲۴ سال بصورت یکی از فاسدترین و در عین حال خونین ترین دستگاہهای خلافت اسلامی ادامه یابد در سال ۱۳۲ هجری بنیاد نهاد، و در همانوقت نیز عملاً حکم قتل ناجوانمردانه ابومسلم و ابوسلمه از جانب خلفای اول و دوم عباسی صادر شد.

امام صادق را میباید بنیانگذار واقعی فقه شیعی دانست، زیرا همه عمر امامت او بدین موضوع اختصاص یافت. بطوریکه ادعا شده است از مجلس درس و حوزه تعلیمی این امام ۴,۰۰۰ محدث و فقیه بیرون آمدند. شماره احادیثی که به خود او نسبت داده شده اند، از مجموع حدیثهایی که از شخص محمد و کلیه امامان شیعه روایت شده اند بیشتر است.

این اصل که دنیا در هیچ زمانی نمیتواند از وجود امام که نماینده مستقیم خداوند در روی زمین است خالی بماند، و این اصل متمم آن که امامت با عصمت توأم است و امام اصولاً معصوم بدنیا میآید و در همه عمر خود نیز معصوم میماند، یعنی امکان اشتباه کردن و به خطا رفتن ندارد، در زمان امام جعفر صادق پسا گرفت و از اصول زیربنائی جهان تشیع شناخته شد. برای اینکه چنین معصومیتی اصالت داشته باشد، این عصمت پیامبر اسلام را نیز شامل شد، در

۱ - در باره کیفیت وصول بنی عباس به خلافت: ابن اثیر در کامل، ج ۵، حوادث سال ۱۳۲ هجری؛ کتاب الوزراء، جهشیاری؛ الفرق بین الفرق بغدادی؛ الملل والنحل شهرستانی؛ وفيات الاعیان ابن خلکان

صورتیکه در خود قرآن بارها بر جایزالخطا بودن پیامبر و بر اشتباهات متعددی که مرتکب شده یا در جریان ارتکاب آن بوده تأکید گذاشته شده است. با اینهمه بغدادی در همین باره مینویسد: «دلیل معصومیت امامان این است که این عصمت در شخص پیامبر نیز وجود داشته است»^۱.

با وجود این، در زمان زندگی خود امام صادق این خطاناپذیری امام در معرض آزمایشی دشوار قرار گرفت، زیرا اسماعیل پسر ارشد او که امام وی را به جانشینی خویش تعیین کرده بود سه سال پیش از خود امام یعنی در سال ۱۴۵ هجری درگذشت، و مرگ او این پرسش را از جانب بسیاری از شیعیان پیش آورد که چون امام بموجب علم لدنی خود بر همه گذشته ها و آینده ها آگاه است، بناچار میبایست هنگام اعلام اسماعیل به جانشینی خود دانسته باشد که این پسر زودتر از خود او وفات خواهد یافت، و همین بحث آغازگر انشعاب بزرگی در جهان تشیع شد که فرقه معروف اسماعیلیه یا فرقه سبعیه (هفت امامی) را بوجود آورد. بنیانگذاران این فرقه مدعی شدند که چون امامت حق مسلم اسماعیل اعلام شده بود، پس از درگذشت او میباید جانشینی وی به فرزندش انتقال یابد و نه به برادرانش، در صورتیکه امام جعفر صادق این مقام را بعد از مرگ اسماعیل به فرزند دیگرش موسی بن جعفر (که بعداً بنام امام موسی کاظم جانشین او شد) واگذار کرد.

ویژگی دیگر امام جعفر صادق، اهمیتی است که در زمان او به پرداخت «سهم امام» توسط مؤمنین داده شد، و این سنت پس از او تدریجاً بصورت یکی از مهمترین سنتهای جهان تشیع در آمد و مقامی همدیف سنت «تقیه» یافت. چندین حدیث معتبر کتاب کافی بیانگر نقش اصولی پرداخت «وجوه بریه» و «سهم امام» از جانب شیعیانند، که در طول زمان ائتلاف استوار بازار و روحانیت شیعه، یا به تعبیر علی شریعتی همکاری «استثمار» و «استعمار» را بوجود

آورد، و پیامدهای آنرا از دوران صفویه ببعد باعث شد، که تازه تریسن آنها انقلاب ولایت فقیه است:

«امام صادق علیه السلام غالباً میفرمود: کاری نزد خدا پسندیده تر از رسانیدن پول به امام نیست. اینکه در کتاب حقتعالی آمده است که کیست که بخدا وامی نیکو دهد تا خدا نیز وام او را چند برابر باز دهد؟ بخدا سوگند که این وام همان صله امام است. و حسن بن میاح گوید: امام بمن فرمود: ای میاح، هر دره‌می که به امام برسد اجرش از کوه احد سنگین تر است، و باز فرمود: یک درهم که به امام فرستاده شود، خیرش بهتر از دو هزار هزار (دو میلیون) درهم است که در راه خیر دیگری صرف شود»^۱.

«عمر بن یزید گوید: مسمع را در مدرسه دیدم، و او در آن سال وجهی را خدمت امام جعفر صادق علیه السلام برده و آن حضرت نپذیرفته بود. به او گفتم، چرا امام صادق علیه السلام وجهی را که برایش برده بودی از نو نپذیرفت؟ جواب داد که چون وجه را خدمتش بردم عرض کردم که غواصی دریای بحرین به من واگذار شده و چهار صد هزار درهم از این بابت استفاده کرده ام و اکنون خمس آنرا که هشتاد هزار درهم است برای شما آورده ام. حضرت فرمود: ای اباسیار، این چه حرف است که می‌گویی؟ بدرستی که همه زمین از آن ما و خاندان ما است و خداوند آنرا به ما واگذار فرموده است. و آنوقت تسو فکر میکنی که ما حقی جز بر خمس نداریم؟ آنچه خداوند از زمین و از دریا برآورد همه متعلق به ما است»^۲.

از علی بن ابراهیم روایت است که: پدرم گفت در خدمت حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام بودم که صالح بن محمد بن سهل متولی اوقاف قم وارد شد و به حضرت عرض کرد: آقای من، آن ده هزار درهم را که قرار بود از وجوه بریه تقدیم شما کنم به من حلال بفرما، زیرا آنها را خرج کرده ام. امام قدی تأمل کرد و سپس فرمود: حلال کردم.

۱ - اصول کافی، کتاب الحجة، باب صلة الامام علیه السلام

۲ - همانجا، باب ان الارض کلها للامام علیه السلام

ولی چون وی بیرون رفت، رو به ما کرد و فرمود: این شخص را ببینید که اموال آل محمد را میخورد و میگوید مرا حلال کن، چون آنها را خرج کرده ام، ولی چه خرجی واجب تر از رسانیدن پول به امام است؟ البته من نمیگویم حلالیت نمیکنم، اما به خدا قسم که این پول از گلویش پایین نخواهد رفت و خدا در روز قیامت از بسابت آن از او سوال خواهد کرد»^۱.

امام جعفر صادق که بمناسبت ایجاد فقیه شیعه امامیه توسط او، شیعیان دوازده امامی «جعفری» خوانده میشوند، در مدینه درگذشت و در همانجا در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

.....
امام موسی کاظم، امام هفتم شیعیان اثنی عشری، طبق احادیث شیعه اصولاً امامت خود را بصورت مخفی و با تقیه آغاز کرد. حدیثی از بحارالانوار چگونگی این اعلام امامت را شرح داده است:

«از هشام بن سالم روایت است که پس از رحلت امام صادق به مدینه درآمدم. مرا به پسرش عبدالله راهنمایی کردند، ولی او خود را به تجاهل زد. نومیدانه خانه اش را ترک گفتم و در گوشه ای نشستم و گریستم، زیرا نمیدانستم برای راه بردن به جانشین او چه کنم؟ در این هنگام پیرمردی پیدا شد و مرا با اشاره بسوی خود خواند. بدنبال او براه افتادم تا به در خانه ای رسیدیم. پیرمرد مرا تنها گذاشت و رفت و بجای او غلامی از خانه در آمد و گفت خوش آمدی، داخل شو. این بار با جرئت پا بدرون خانه گذاشتم و موسی بن جعفرالکاظم صلوات اله علیه را در برابرم دیدم. گفتم: فدایت شوم، آیا پدرت بدرود زندگی گفته است؟ جواب داد: بلی، از دنیا رفته است. پرسیدم: جانشین او کیست؟ این بار با ایما و کنایه گفت: خداوند وقتی که بخواهد ترا هدایت کند هدایت خواهد کرد. گفتم: آیا تو خود امام مائی؟ فرمود: من چنیسن سخنی را نمیگویم. از نو حیرتی بجانم افتاد. پرسیدم: یابن رسول الله، امام تو کیست؟ فرمود: من امامی ندارم. این بار که سرم را بلند کردم

این جوان بیست ساله در برابر هیبت و جلالتی تازه یافته بود. دانستم که خود او همان امام ماست. معه‌ذا گفتم: فدایت شوم، بما گفته اند که جاهلانه به کسی نگریم. آیا اجازت هست که ترا بیازمایم؟ فرمود: بسم الله، بشرط آنکه دیگران از آنچه میان ما میگذرد آگساز نشوند. قبول کردم و سخن از قرآن و احکام بمیان آوردم. او را دریایی بی پایان یافتم. در پایان مصاحبه گفتم: یا بن رسول الله، پیروان پدرت که از این راز خبر ندارند گمراه مانده اند. آیا میتوانم این گله بسی شبان را به شبانش هدایت کنم؟ فرمود: امتحانشان کن، آنانکه فکر و ایمان کافی دارند مرا خواهند شناخت. ولی این راز باید پنهان بماند، وگرنه سر ما بر باد خواهد رفت، و اشاره به حلق مقدس خود فرمود. بدین ترتیب بود که فرقه ناجیه امامیه امام واقعی خود را یافت^۱.

در باره روش این امام در برابر خلافت غاصب عباسی نیز، همین بحارالانوار در فصل «ابواب تاریخ امام موسی کاظم علیه السلام» این حدیث جالب دیگر را دارد که: «حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای جمعی از اصحاب حکایت فرمود که هارون الرشید مرا احضار کرد. بر او وارد شدم و سلام کردم. جوابم را نداد. دیدم غضبناک است. توماری را پیشم انداخت و گفت: بخوان. در آن نوشته شده بود که خراج غلاة شیعه نزد موسی بن جعفر میآید که معتقدان به امامت او اطاعتش را مثل اطاعت خدا و رسول واجب می‌شمارند. گفتم: یا امیرالمؤمنین، قسم به آن کس که محمد را به نبوت برانگیخته، هیچکس درهمی و دیناری از طریق خراج برای من نیاورده، ولسی ما خانواده ابی طالب هدایائی را که برایمان میفرستند قبول میکنیم، زیرا خمسی که بر ما تعلق میگرفت در خلافت پدرتان از ما قطع شد... پرسید: یا ابالحسن، چند تا نان خور داری؟ گفتم: از پانصد بیشترند. پرسید: همه اینها بچه های تو اند؟ گفتم: نه، بیشترشان خدم و حشمند، اما فرزندی، زیاده از سسی پسر دارم، از اینقرار... و دختران نیز از اینقرار... پرسید: چرا دخترها را به پسر عموهایشان شوهر نمیدهی؟

۱ - بحارالانوار، ج ۱۱، در ابواب تاریخ حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

گفتم: پول جهیزیه شان را ندارم. پرسید: وضع درآمد املاکت چگونه است؟ گفتم: گاه هست و گاه نیست. پرسید: قرض بر گردن داری؟ گفتم: قریب ده هزار دینار. آنگاه رشید گفت: ای پسر عمو، غم مخور، آنقدر بتو پول میدهم که پسران و دخترانت را همسر دهی و املاکت را آبساز کنی. گفتم: خدا امیرالمؤمنین را برای ما یک مشیت پسرعموهایش باقی بدارد. من مردی عیالوارم و عائله ای سنگین بر دوش دارم و بعد از خدا چشم همه ما به کرم امیرالمؤمنین دوخته است. و او صد هزار درهم و یکدست لباس به من عطا کرد و امر فرمود که مرا سوار کنند و با احترام نزد زن و بچه ام برگردانند»^۱.

با اینهمه همین هارون الرشید او را در سال ۱۷۹ هجری از مدینه به بغداد آورد و در آنجا زندانی کرد و از آن پس امام تا پایان عمر در زندان باقی ماند. این موضوع با توجه به اینکه قسمت اعظم سادات خود را «موسوی» میدانند از دیرگاه مسئله دشواری را برای محدثان در پیش آورده است، زیرا امام نمیتوانسته است هم سالها در زندان باشد و هم چنین نسل بزرگی را بوجود آورده باشد. بدین جهت حدیث موثقی ساخته شد که آن حضرت شبها از طریق طی الارض از زندان به سرزمینهای مختلف مسافرت میکرد و در هر یک از آنها با مخدره جمیله و عقیقه ای بطور متعده ازدواج میفرمود و صبح بازمیگشت و سادات صحیح النسب موسوی که اکنون به شمار صدها هزار تن در ایران و عراق و لبنان و سوریه و آسیای میانه و قفقاز و شیخ نشینهای خلیج فارس و پاکستان و هندوستان وجود دارند از اعقاب فرزندان هستند که بدنبال این طی طریق ها بدنیا آمده اند.

البته از نظر محدثانی بزرگوار، امکانات دیگری هم در این مورد برای امام وجود داشته است که نمونه ای از آنها را در رساله آیت الله بروجردی (رهبر مذهبی جهان تشیع در سالهای دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ شمسی) میتوان یافت:

۱ - نقل از بحارالانوار، ج ۱۱، در «تشیع علوی و تشیع صفوی» علی شریعتی، ص ۱۹۴-۱۹۶

«حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، به کنیزی که هارون در زندان برای خدمت خاص (۱) بدان حضرت گماشته بود، حوران و غلمان دست به سینه را نشان داد که کنیزک از دیدنشان بیهوش گشت»^۱.

در عین حال حدیثهایی دیگر، معجزاتی باز هم بزرگتر را به این امام زندانی نسبت داده اند که یکی از جالبترین آنها را در کتاب «کافی» چنین میتوان یافت: «حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در منی به زنی گذشت که میگریست، زیرا گاوش مرده بود. حضرت نزدیک او رفت و پرسید: چرا گریه میکنی ای کنیز خدا؟ زن گفت: ای بنده خدا، فرزندی یتیم دارم و گاوی داشتم که زندگی من و کودکانم از او میگذشت، اما اکنون مرده است. امام علیه السلام فرمود: ای کنیز خدا، میخواهی که گاوت را زنده کنم؟ به زن الهام شد که بگوید: آری ای بنده خدا. حضرت علیه السلام به کناری رفت و دو رکعت نماز گذارد و لبهایش را تکان داد. سپس برخاست و گاو را صدا زد و با عصایش بدو زد. ناگهان گاو برخاست و راست بایستاد و سلام گفت. چون زن چنین دید فریادی کشید و گفت: قسم به پروردگار کعبه که این مرد همان عیسی بن مریم است»^۲.

به نوشته ابن خلکان این امام برای هر کس که از او بسدگویی میکرد کیسه ای حاوی هزار دینار میفرستاد تا زبانش را بسته باشد. یکی از فرزندان او، ابن موسی، به نوشته شیخ مفید در حیات خودش ۱۰۰۰ بنده را آزاد کرد. در زمان امام رضا، این ابن موسی به ایران آمد و چندی در قم بود و بعد به شیراز رفت و در آنجا درگذشت و او همان شاه چراغ معروف شیراز است.

یکی دیگر از فرزندان زیدبن موسی در سال ۲۰۰ که برادرش امام رضا به ولایتعهدی مأمون برگزیده شد در بصره بر حکومت وقت خروج کرد و آتش به محله بنی عباس زد و بدینجهت «زیدالنار»

۱ - از رساله «خلافت و ولایت تشریحی و تکوینی ۱۴ معصوم» آیت الله بروجردی، نقل در «تشیح علوی و تشیح صفوی» علی شریعتی، ص ۱۹۲

۲ - کافی، کتاب الحجة، باب مولد علی بن الحسین

نامیده شد. او را دستگیر کردند و به مرو نزد مأمون فرستادند و او نیز ویرا نزد ولیعهدش به طوس فرستاد و بامر امام رضا غل و زنجیر از دست و پایش باز شد ولی وی دیگر او را بنزد خود نپذیرفت.

امام موسی کاظم در ۵۵ سالگی در زندان هارون درگذشت و بعدها در کاظمین به خاک سپرده شد. به نوشته یعقوبی وی را ۱۸ پسر و ۲۳ دختر بود که بنا به وصیت او همگی این دختران از ازدواج منع شدند، بجز یکی از آنان که ام سلمه نام داشت و در مصر به همسری قاسم بن محمد بن جعفر در آمد^۱.

در عمدة الطالب شماره فرزندان او ۶۰ نفر تعیین شده است.^۲

.....

امام هشتم شیعیان اثنی عشری، ابوالحسن علی بن موسی الرضا ملقب به امام رضا از نظر ایرانیان این امتیاز خاص را نسبت به امامان دیگر دارد که آرامگاهش در داخل ایران است. بدین جهت از دوران صفویه به بعد همواره کوشش شده است که زیارتگاه این امام هر قدر ممکن است باشکوهتر باشد تا زائران بیشتری را بجای امامان مدفون در حجاز یا عراق به زیارت امام مدفون در مشهد برانگیزد. در عین حال این امام تنها امام شیعه است که رسماً ولایتعهدی یک خلیفه غاصب سنی را پذیرفته است، و این موضوع از همان آغاز این پرسش را برای بسیاری از شیعیان در پیش آورده است که اگر دستگاههای خلافت اموی و عباسی از نظر جهان تشیع به ناسحق در جایی که متعلق به خاندان علی بوده است نشسته بودند، چگونه یکی از افراد ارشد این خاندان میتواند مشروعیت خود را با نامشروعیت این خلفای غاصب پیوند دهد، تا جایی که نه تنها ولیعهدی یکی از آنان را بپذیرد، بلکه با دختر او نیز وصلت کند؟

امام علی بن موسی الرضا در سال ۱۵۱ هجری از مادری ایرانی

۱ - تاریخ یعقوبی، ترجمه فارسی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲

۲ - جمال الدین احمد حسنی در «عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب»، نجف،

۱۳۳۷ قمری، ص ۱۱۸

در مدینه بدنیا آمد، و بخش اعظم زندگی خود را در همانجا گذرانید، ولی در سال ۲۰۰ هجری، مأمون خلیفه که او نیز مادری ایرانی داشت و در آن هنگام در خراسان بسر میبرد (و اصولاً در نظر داشت پایتخت خلافت را از بغداد به مرو منتقل کند)، به توصیه وزیر ایرانی کساردان خود فضل بن سهل ملقب به ذوالریاستین بمنظور جلب پشتیبانی ایرانیان در برابر اعراب که به علت سیاست عربی افراطی برادرش امین قلباً طرفدار امین و مخالف او بودند، از وی برای رفتن به خراسان دعوت کرد، و امام نیز این دعوت را پذیرفت و در سال بعد در رأس کاروانی مجلل با تشریفات بسیار از مدینه عازم خراسان شد. جریان مسافرت او از مدینه تا مرو بر مبنای ترکیب روایات مختلف کتب معتبر جهان شیعه در «بحارالانوار» مجلسی به تفصیل نقل شده است، که خلاصه ای از آن، آنطور که جواد فاضل در کتاب «معصوم دهم» خود آورده است چنین است:

«به فرمان مأمون هودج نقره ای را که مخصوص خلیفه بود بر استری شهباستند و علی بن موسی الرضا را در آن هودج نشاندند. آنگاه والی مدینه و گروهی عظیم از رجال و اشراف عرب در التزام رکاب حضرت رضا بسوی خراسان عزیمت کردند. بر هودج امام پرده ای زریفت با آویزه های گوهرآگین در برابر خورشید میدرخشید. با این صورت مرکب همایون امام از بصره با کشتی به محمره نزول اجلال فرمود و دوباره با همان استر شهباستند و همان تشریفات مجلل و جمیل از محمره به اهواز رسید. در اهواز آن حضرت شربتی از فشردن نیشکر نوش فرمود، زیرا در آن روزگار خوزستان در حقیقت شکرستان بود و جلگه پهناورش سراسر کشتزار نیشکر بود... سپس امام علی الرضا از اهواز به اراک و از آنجا به ری تشریف فرما شد و از راه ری رو به سمت خراسان گذاشت.

«وقتی مرکب امام به نیشابور نزدیک شد که در آن تاریخ مجمع علماء و دانشکده شرق میانه بود، مردم شهر چنان ازدحامی بوجود آوردند که در تاریخ خراسان تا بدانوقت مانند نداشت. همه آنها در برابر مرکب امام از مرکبهای خود پیاده شدند و به نوبت زمام استر

سواری امام را بدوش کشیدند. امام علی بن موسی الرضا در محله لاشاباد نیشابور بزبان فارسی با مردم سخن گفت، و روز دیگر از آن شهر به سمت مرو مرکز حکومت مأمون حرکت فرمود.

مأمون در مرو امام تازه وارد را با احترام بسیار پذیرفت و او را در کاخی مجلل مسکن داد، و اندکی بعد مقام ولایتعهدی و جانشینی خویش را بدو پیشنهاد کرد. بدنبال چند هفته مذاکره، سرانجام در روز اول ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری عهدنامه ای در این زمینه به خط و امضای هر دو طرف نوشته و امضا شد که متن قسمتی از آنچه مربوط به امام هشتم است چنین است:

«چون امیرالمؤمنین در کردار خویش خوشنودی پروردگار مهربان را جسته و جز از ذات مقدس او پاداشی نخواسته، و بر همین قرار ولایتعهدی خویش را به من واگذاشته است من نیز بنام اطاعت و امتثال از فرمان امیرالمؤمنین این مقام را پذیرفته ام و این عهدنامه را به خط خود در حضور امیرالمؤمنین و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و ثمامة بن اشرس در ماه رمضان سال دویست و یکم از هجرت نبوی نوشته و امضا کرده ام»^۱.

اندکی بعد از آن، مأمون دختر خود را نیز به همسری ولیعهد خویش در آورد و بدستور او بنام علی بن موسی الرضا سکه زدند و خطبه خواندند و شعرای دربار قصیده های غرا در منقبت فرزند موسی بن جعفر سرودند، و بخاطر ادای احترام بیشتر بدو، لباس سیاه که شعار رسمی عباسیان بود به لباس سبز که شعار اهل بیت پیامبر بود تبدیل یافت. با اینهمه چنانکه پیش از این توضیح داده شد^۲، بر اثر واکنش جدی کارگردانان عرب در بغداد و بیعت آنها با ابراهیم بن مهدی عموی مأمون ورق به ناگهان برگشت و مأمون برای اعاده اوضاع به شتاب عازم بغداد شد، ولی پیش از این عزیمت او، فضل بن سهل

۱ - نقل از کتاب «معصوم دهم علی بن موسی الرضا»، تألیف جواد فاضل،

ص ۱۰۱

۲ - به صفحات ۵۷۸ تا ۵۸۰ مراجعه شود

بصورتی مرموز در داخل حمام بدست آدمکشان کشته شد و اندکی بعد امام رضا نیز بر اثر بیماری حادی درگذشت و همانوقت شایع شد که مرگ وی بر اثر مسمومیت صورت گرفته است.

برای حضرت رضا، با توجه به اینکه امام مورد علاقه خاص ایرانیان بود، از آغاز معجزات فراوانی روایت شد کسه برخی از آنها القابی چون «ضامن آهو» برای وی بدنبال آورده اند. یکی از همیسن معجزات معروف معجزه شیر پرده است:

«حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون اشاره به عکس شیری که بر پرده کشیده شده بود فرمودند و بلافاصله شیر ظاهر شد و سعید بن مهران ناپاک را در حضور مأمون الرشید بلعید و طعمه خود نمود و بجای خود بازگشت و چون مأمون درخواست زنسده کردن او را نمود، حضرت فرمودند: اگر عصای موسی افعی های جادوگران را برمیگردانید شیر هم سعید را برمیگرداند».

دو حدیث کتاب معتبر کافی، بنویسه خود حکایت از آن دارند که وضع مالی این امام بخلاف آنچه ادعا شده، مطلقاً حقیرانه نبوده است: «از ابراهیم بن موسی روایت است که: در خدمت حضرت رضا بودم که به غلامش فرمود آفتابه و لگن بیاورد. سپس روی تختی نشست و به غلام فرمود که آب بر دستش بریزد، و چون نگریستم دیدم که از میان انگشتانش طلا در طشت میریخت»^۱.

«از محمد بن حمزة بن القاسم روایت است که از حضرت رضا علیه السلام طلبی داشتم و او در پرداخت آن امروز و فردا میکرد. یکروز که به استقبال والی مدینه میرفت من همراهش بودم. نزدیک فلان قصر رسید و در سایه درختان فرود آمد و شخص سومی با ما نبود. عرض کردم: قربانت، عید نزدیک است و بخدا قسم که من حتی درهمی ندارم. حضرت علیه السلام با تازیانه اش زمیسن را خراشید،

۱ - آیت الله العظمی بروجردی در رساله «خلافت و ولایت چهارده معصوم تشریحی و تکوینی»

۲ - اصول کافی، کتاب الحجة. باب ما عندالائمة من سلاح رسول الله و متاعه

سپس دست برد و شمش هائی از آنجا برداشت و فرمود این را بابت طلبت بردار، ولی آنچه را که دیدی از همه پنهان دار و به هیچکس مگوی^۱.

.....

ابوجعفر محمدالتقی الجواد (امام محمد تقی) در ۷ سالگی به امامت رسید، و چون تنها فرزند امام رضا بود، در مورد مشروعیت این جانشینی، با وجود کمی سن او، اشکالی در پیش نیامد. به نوشته کتاب «معصوم یازدهم، علی بن محمد» «طایفه ناجیه امامیه از حکومت تقدیر بعید ندانستند که پسری هفت ساله به امامت امت اسلام برگزیده شود، آنچنانکه یحیی مقدس در کودکی به نبوت برگزیده شد و عیسی مسیح علیه السلام در آن لحظه که از مادر دنیا آمد به روایت قرآن کریم فرمود که من پیامبر خدا و صاحب کتابم و از مادری باکره دنیا آمده ام. بنابراین طایفه امامیه ارشادالله امرها و اعلى الله کلماتها نیز با گردن افراشته ابوجعفر محمدبن علی الرضا را امام نهم خویش میداند و تاریخ ولایت مطلقه او را از ماه ربیع الاول سال دویست و سوم هجرت به حساب میآورد.» حتی برای محکم کاری بیشتر، این حدیث «موثق» از جانب راویان شیعه ساخته شد که حضرت رضا به عموی خودش علی بن جعفر گفته بود: پدرش (امام موسی کاظم) از قول حضرت رسول اکرم نقل کرده است که «پدرم فدای پسر بهترین کنیزان باد که نوبه ای پاکی است». این نوبه ای پاک زنی بنام سبیکه بود که از نوبه (در جنوب مصر) به بازار مدینه آورده شده و در آنجا توسط امام رضا خریداری شده بود و چندی بعد فرزند منحصر به فرد این امام را به جهان آورده بود. بدین ترتیب ادعا شد که تقریباً دویست سال پیش از آن، پیامبر اسلام دقیقاً این جریان را پیش بینی کرده و اشکالی نیز ندیده بوده است که پدر خودش عبدالله را با همه احترامی که برای او داشته است فدای پسر این کنیز، یعنی یکی از نوادگان نسل دهم خود کرده باشد.

محمدالجواد (که به ابن‌الرضا مشهور بود) در دوران ولایتعهدی پدر در مدینه بسر میبرد. ولی در سال ۲۱۱ هجری، پس از درگذشت امام رضا در خراسان و بازگشت مأمون خلیفه به بغداد، به دستور مأمون به بغداد آمد، و مأمون دخترش ام‌الفضل را (خواهر دختر دیگر او که قبلاً به ازدواج خود امام رضا درآمده بود) به ازدواج او درآورد. امام تقی در این هنگام ۱۵ سال داشت.

جشن زناشویی امام پانزده ساله، بسا آنکه ازدواج ائمه بطور سنتی میبایست ساده و پارسایانه باشد، با شکوه و تجملی شاهانه برگزار شد که ریان بن شیب، وقایع نگار دربار خلافت مأمون، آنرا چنین توصیف کرده است: «از راهروهای کاخ خلافت سر و صدایی همچون هممه ملاحان بگوش ما رسید تا آنجا که گمان کردیم هم اکنون قصر حمراى منصورى بصورت کشتی عظیمی بر امواج دریا شنا میکند. در این هنگام چشم ما به غلامان مخصوص خلیفه افتاد که از در درآمدند و بدنبال خود یک کشتی از نقره خالص به تالار سلطنتی کشانیدند که آنرا بر چرخهای ظریفی سوار کرده بودند و آنها را با طنابهای ابریشمی میکشانند. مأمون بر سر داماد دانهایی از مشک و زعفران نثار کرد که هر دانه آن قباله ای از املاک یا وثیقه مالکیت غلامان و کنیزان و گنج ها و ثروتها بود. داخل هرکدام از آن دانه های نقل مانند که از مشک و زعفران ساخته شده بودند تکه کاغذی قرار داشت که روی آن نام چند دهکده یا غلام و کنیز و گنج و ذخیره نوشته شده بود، چنانکه هر کس که یک یا چند دانه از آن نثارها را به چنگ میآورد به یک لحظه از تهی دستی به توانگری میرسید».

یحیی بن اکثم قاضی القضاة بغداد برای بی اعتبار کردن این مدعی ۱۵ ساله امامت شیعیان، در مجلس معارفه بزرگی که بسا شرکت علما و فقها و محدثان بلندپایه پایتخت خلافت در دربار خلیفه و با حضور خود مأمون تشکیل شد، مسئله فقهی پیچیده ای را مطرح کرد و از امام نوجوان پاسخ آنرا خواست، و امام، بطوریکه در حدیث آمده است پاسخ جامعی بدو داد که مایه حیرت حاضران شد. و بدنبال آن، به پیشنهاد خود خلیفه، او نیز از جانب خود مسئله فقهی دیگری

را پیش کشید که قاضی القضاات و دیگران از دادن پاسخ بدان در ماندند. برای اینکه برداشتهای فقهی و شرعی بزرگان دین در دستگاه خلافت اسلامی در اوج شکوه و کمال آن بهتر روشن شود، بیمورد نیست که قسمتی از حدیث، آنچنانکه در کتاب «معصوم یسازدهم» از شیخ مفید آورده شده است عیناً نقل شود: «... آنگاه امام جواد (امام محمد تقی) پرسید: مردی در طلوع خورشید به روی زنی نگاه کرد که آن نگاه بر او حرام بود، ولی وقتی چاشت شد بر همان زن نگاه کرد و این نگاه حلال بود. در زوال آفتاب دوباره نگاه این مرد بر آن زن حرام بود، ولی به وقت نماز مغرب این نگاه از نو حلال گردید. در غروب آفتاب این مرد دیگر حق نداشت آن زن را ببیند، زیرا نگاهش بار دیگر بر او حرام شده بود، اما در نیمه شب همین زن بر این مرد حلال و نگاه بر او آزاد شد، ولی در سپیده دم این حلالیت جای خود را به حرمت داد، و چون آفتاب بر زد، بار دیگر حلالیت جانشین حرمت شد. چگونه شد که این زن چهار بار بر آن مرد حرام شد و چهار بار حلیت یافت؟ ... و چون یحیی بن اکثم از جواب در ماند، امام فرمود: مسئله ساده ای است. این زن کنیز کسی بود. مردی در آغاز روز نگاهش کرد و این نگاه طبعاً حرام بود. وقتی آفتاب به چاشت آمد این مرد کنیز را از صاحبش خرید و این بار نگاه او بعنوان مالک آن زن نگاهی حلال شد. بهنگام ظهر وی کنیز خود را آزاد ساخت، و لاجرم نگاهش از نو حرام شد، ولی چون زن در عین حال متعه او بود بر او حلال بود، تا وقتی که هنگام نماز پسین این مرد زن خود را «ظهار» کرد (سنتی عربی که بموجب آن مرد به زن خود میگوید تو بجای مادر من هستی، و آن زن بر او حرام میشود) و زن بر او حرام شد، ولی هنگام نماز عشا مرد بابت این «ظهار» کفاره داد و آنرا پس گرفت، و بدین ترتیب زن برای بار سوم بر او حلال شد، اما در نیمه شب طلاقش داد و برای چهارمین بار زن بر او حرمت یافت. این بار در سپیده دم از طلاق خود رجوع کرد و در نتیجه برای چهارمین بار او را بر خود حلال ساخت».

در کتاب «کافی» مورد خاصی از احاطه فوق العاده امام محمد تقی به مسائل دینی روایت شده که حتی جدی ترین ستایشگران ثقت

الاسلام کلینی را به در دسر انداخته است: «... گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از حضرت امام جواد علیه السلام اجازه تشریف گرفتند و به خدمتش رسیدند، و در یک مجلس ۳۰,۰۰۰ مسئله از او پرسیدند که آن حضرت به همه آنها جواب داد. و در آن زمان حضرت علیه السلام ده ساله بود» (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد اسی جعفر محمدبن علی الثانی). شکاکانی حساب کرده اند که حتی در صورتیکه برای طرح هر مسئله و ادای پاسخی روشن بدان تنها پنج دقیقه منظور شود، طرح و پاسخ سی هزار مسئله مستلزم گذشت ۲۵۰۰ ساعت یعنی اندکی بیش از یکصد شبانروز است، آنهم بشرطی که امام ده ساله در همه این مدت برای خوردن یا خوابیدن یا قضای حاجت از جای خود تکان نخورده باشد.

امام محمد تقی در بیست و پنج سالگی خود در سال ۲۳۰ در بغداد درگذشت. روایات شیعه او را طبق معمول مسموم شده میدانند، هر چند که شیخ مفید در ارشاد خود این موضوع را مسلم ندانسته است. این امام یکی از امامانی است که در کاظمین دفن شده اند.

.....
امام علی النقی جانشین امام محمد تقی و دهمین امام شیعه اثنی عشری، در سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ هجری در مدینه متولد شد. عنوان کاملش ابوالحسن ثالث علی بن محمد ملقب به هادی بود. هنگامی که به امامت رسید سیزده ساله بود، هر چند که برخی از مورخان او را در این هنگام هشت ساله یا حتی شش ساله دانسته اند. نام مادرش که در بعضی از منابع «سوزانا» نقل شده بیانگر این است که احتمالاً وی کنیزی از اسرای مسیحی بوده است. این نام بصورت فارسی سوسن در چندین منبع دیگر نام همسر این امام یعنی مادر امام حسن عسکری نیز دانسته شده است. در دستگاه امامت شیعه او را «مروارید مغرب» لقب داده بودند.

امامت امام علی النقی نیز مانند امامت امام محمد تقی با اشکالی مواجه نشد، زیرا از پدرش جز دو پسر باقی نمانده بود که وی ارشد آن دو بود. دوران این امامت با دورانهای خلافت هفت خلیفه

عباسی: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز و مهتدی همزمان بود. از سه خلیفه اول آزاری بدو نرسید، در عوض متوکل به دشمنی آشکار با او برخاست. در نامه ای که از سامره پسایتخت خود بدو نوشت با ظاهری آراسته از وی دعوت کرد که برای دیدار خلیفه بسا همه احترامات لازم به بغداد بیاید و مورد لطف و مرحمت خاص دستگاه خلافت قرار گیرد. ولی همینکه موکب امام هادی با همان تشریفاتی که متوکل وعده داده بود به بغداد و سامرا رسید، بدستور خلیفه به بهانه اینکه هنوز قصر مناسبی جهت اقامت امام هادی تهیه نشده است او و همراهانش را به «خان الصعالیک» (خانه گدایان) فرستادند.

با اینهمه، روایتی از کتاب «کافی» روشن کرده است که در این مورد نقشه خلیفه عباسی با ناکامی مواجه شد، زیرا امام در این خانه گدایان عملاً زندگانی شاهانه تری از خود خلیفه بغداد داشت:

«حسین بن محمد از صالح بن سعید روایت کند که در سامرا به خدمت امام علی النقی علیه السلام که در «خان الصعالیک» جا داده شده بود رسیدم. عرض کردم: قربانت، در هر امری در صدد کوتاهی در حق شما هستم، تا آنجا که شما را در این سرای گدایان منزل داده اند. فرمود: ای پسر سعید، بنگر که چه می بینی. نگاه کردم، بوستانهایی دیدم بسیار خرم، با میوه های تازه رسیده و نویر، و دخترانی زیبا و خوشبوی مانند مروارید در صدف، و پسر بچگان و مرغسان و آهوان و نهرهای روان، چنانکه چشم خیره شد و دیده ام از کار افتاد. آنگاه امام علیه السلام فرمود: حالا دانستی که ما در سرای گدایان نیستیم و هر جا که باشیم اینها برایمان مهیا است»^۱.

از نظر قدرت و سلاح جنگی نیز، زور آزمایی مشابهی میان امام و خلیفه صورت گرفته که به شکست خلیفه انجامیده است. این بار جریان را از زبان آیت الله العظمی بروجردی میتوان شنید:

«متوکل خلیفه پس از آنکه قشون و اسلحه خود را به امام دهم

۱ - کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابی الحسن الرضا علیه السلام

حضرت هادی علیه السلام به جهت ارباب و ترساندن او ارائه و نشان داد، امام علیه السلام هم قشون غیبی و فرشتگان به آن بدعاقبت نمایاند که به حال غش افتاد»^۱.

همزمان با ورود امام به پایتخت خلافت، متوکسل از برادر او موسی نیز که مردی شرابخوار و عیاش و بدنام بود دعوت کرد که به دیدار خلیفه به سامرا بیاید. امام علی النقی در سر پل قنطرة الوصیف به استقبال او رفت و از وی خواست که در حضور خلیفه و دیگران شرابخواری نکند تا آبروی امامت شیعه حفظ شده باشد، و چون او این درخواست را نپذیرفت، به نوشته راویان شیعه امام نفرین کرد که موسی و خلیفه هیچوقت در یک مجلس کنار هم ننشینند، و طبق همین روایات، این نفرین تحقق یافت، زیرا متوکسل چندی بعد بدست غلامان ترک خود کشته شد و بعداً معلوم شد که این کار بسا توطئه پسر او محمد منتصر صورت گرفته است، که خودش نیز تنها ششماه بعد در مسند خلافت مسموم شد و در ۲۶ سالگی مرد.

امام علی النقی در همه دوران خلفای بعدی، که هیچکدام بیشتر از چند سال و گاه چند ماه خلافت نکردند با تقیه کامل بصورت تحت نظر در سامره بسر برد و در همانجا نیز در چهل سالگی درگذشت و در خانه شخصی خود دفن شد. طبق معمول، راویان شیعه روایت کرده اند که وی بدستور معتز خلیفه مسموم شده بود، در صورتیکه با آنهمه تقیه هیچ خطری از جانب وی متوجه دستگاه خلافت نمیشد.

.....

امام یازدهم (و معصوم سیزدهم) جهان تشیع ابو محمد حسن بن علی الهادی (امام حسن عسکری) فرزند ارشد امام علی النقی بود که در مدینه متولد شده ولی در کودکی به همراه پدرش به سامرا رفته بود، و تا آخر عمر نیز در همانجا ماند، و چون در این زمان سامرا مرکز نظامی دستگاه خلافت بود، او نیز «عسکری» لقب گرفت. سه

۱ - در رساله «خلافت و ولایت تشریحی و تکوینی چهارده معصوم»، نقل توسط علی شریعتی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی

برادر و یک خواهر داشت که با آنکه از هنگام رسمی شدن آئین تشیع در دوران صفوی، نام عایشه همسر محمد یکی از منفورترین نام‌های شیعه شناخته شده است، این خواهر عایشه نام داشت. یکی از برادران این امام نیز از طرف مریدان شیعه او «جعفر کذاب» نامیده شد، زیرا در مجلس رسیدگی به موضوع وجود یا عدم وجود وارثی برای امام حسن عسکری، وی شهادت داده بود که برادرش فرزندی نداشته است.

این امام بر رویهم ۲۸ سال زندگی و شش سال امامت کرد و در همه این مدت نیز، چنانکه در کتاب «شیعه در اسلام»^۱ تذکر داده شده است «با تقیه بسیار رفتار میکرد و در را به روی مردم حتی عامه شیعه بسته بود و جز معدودی خواص کسی را بنزد خود بار نمیداد».

ماجرای امام دوازدهم

ماجرای تولد و غیبت صغری و غیبت کبری حجة بن الحسن بن علی العسکری (امام غائب، امام قائم، صاحب الزمان) از جالبترین فصول تاریخ اسلام و تاریخ کلی مذاهب است، زیرا مشخصات این مهدی خاص را در جمع بیش از یکصد مهدی دیگری که در آیینهای توحیدی سه گانه سامی از آنها نام برده شده است در هیچ مورد مشابهی نمیتوان یافت. بدین جهت نه تنها صدها کتاب در خود جهان تشیع اثنی عشری بدو اختصاص داده شده، بلکه در بررسی های پژوهشگران اروپایی نیز تقریباً همیشه از وی به صورت یک مورد استثنایی یاد شده است.

میان این بررسیهای متعدد خاورشناسان، احتمالاً گزارشی را در صورت «مختصر و مفید» در کتاب «مهدی از صدر اسلام تا به امروز» دارمستتر خاورشناس و ایران شناس نامی پایان قرن نوزدهم میتوان یافت که در سالهای گذشته ترجمه فارسی آن نیز در ایران بچاپ رسیده است، و من درینجا برگزیده هایی از آن را بعنوان خلاصه ای از بررسیهای دسته جمعی پژوهشگران دو قرن گذشته اروپا، نقل میکنم:

۱ - محمد حسین طباطبائی: «شیعه در اسلام»، ص ۱۴۷

«اعتقاد به یک وجود مافوق الطبیعه که بایستی در آخرالزمان ظهور کند و حق و عدالت را در جامعه ای اسیر ظلم و تبعیض برقرار سازد، به صورتی مبهم در کیش یهود نیز وجود داشت، ولی این اعتقاد فقط وقتی در نزد قوم اسرائیل صورتی مشخص بخود گرفت (و بعداً بهمین صورت به آیین مسیحیت نیز راه یافت) که یهودیان در دورانی که فلسطین تبدیل به یکی از استانهای امپراتوری هخامنشی شد، مستقیماً با معتقدات ایرانی در این زمینه آشنا شدند و تحت تأثیر آنها قرار گرفتند. بنا به اسطوره های هر سه آیین زرتشتی و یهود و مسیحی، پیش از آنکه در آخرالزمان منجی واقعی ظهور کند میباید نیروی شر بر جهان حکمفرما شده باشد. این نیرو را یهودان قوم یاجوج و ماجوج دانسته اند، و عیسویان ازدهای آپوکالیپس و Antéchrist، و مسلمانان دابة الارض قرآن، و ایرانیان ضحاک ماردوش. در هر سه آیین، نجات دهنده میباید از تخمه والاترین قهرمان تاریخی قوم خود باشد، بدین جهت یهودیان و ترسایان او را از تبار داود، پیغمبر و پادشاه یهود میشمردند، و ایرانیان نسب وی را به زرتشت پیمبر ایران میسراندند. مسلمانان نیز میپذیرند که عیسی باید در آخرالزمان ظهور دجال را نابود کند، ولی در این مأموریت او را معاون منجی بلندپایه تری میدانند که از فرزندان پیمبر اسلام است و مهدی لقب دارد. تنها پس از کشته شدن دجال و پاکسازی های مهدی و نماز گذاردن عیسی در پشت سر او است که شیپور رستاخیز (صور اسرافیل) نواخته میشود، و نوبت زنده شدن مردگان برای رسیدگی به اعمالشان در روز حساب فرامیرسد»^۱.

«حدیثی به محمد نسبت داده شد که: اگر هم تنها یکروز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آنقدر به درازا خواهد کشانید تا اینکه مردی از خاندان من برخیزد و جهان را پر از داد کند، و نام این کس نام خود من و نام پدرش نام پدر من خواهد بود»^۲.

۱ - Le Mahdi, depuis l'origine de l'Islam jusqu'à : در J. Darmesteter

nos jours، چاپ پاریس، ۱۸۸۵.

۲ - مقدمه ابن خلدون، کتاب اول، فصل سوم

اینهمه بسیار جای تردید است که پیمبر چنین سخنی گفته باشد، نه تنها از این نظر که وی اصولاً پسری نداشت تا از جانب او صاحب چنین نواده دوردستی شود، و در جهان عرب و اسلام هیچ خساندانی از جانب دختری میراث بر بحساب آورده نمیشود، بلکه بخصوص از این بابت که اصل وراثت هیچگاه اصل مورد قبول در جامعه عرب برای جانشینی نبوده است، بهمین جهت محمد نه در زندگی و نه هنگام مرگ جانشینی برای خود معین نکرد، زیرا که در نظر او خداوند الزامی ندارد که عطایا و مراحم خویش را از راه نسب ابراز کند. اگر پیامبر یا امامی از دنیا برود و معلوم نکرده باشد که قبای او بر بالای کدامیک از اصحابش برازنده است، تمیز این امر بر عهده خود امت خواهد بود»^۱.

در جایی دیگر از کتاب، خاورشناس فرانسوی مینویسد:

«اگر مهدویت از زمان پیشرفت بنی امیه آشکار شد و به نفع اولاد علی نضج گرفت برای این بود که در این فاصله واقعه عمده، یعنی فتح ایران اتفاق افتاده بود. ولی اسلام ایرانیان اسلام خاصی بود که در آن اساطیر کهن ایرانی از نزدیک با اسلام فاتحان درآمیخته بودند. هنگامیکه میان علی و بنی امیه نزاع درگرفت، ایرانیان علی الاصول علاقه ای بدین کشمکش نداشتند و برایشان فرقی نمیکرد که خلافت بدست علی یا معاویه بیفتد، زیرا که این هر دو عرب نژاد بودند و با ایرانیان ارتباطی نداشتند. آنچه برای ایرانیان مهم بود این بود که بخاطر دفاع از موجودیت خود به حمایت طرف مغلوب و به عبارت صحیحتر به مخالفت با طرف غالب برخیزند، و چون در این مبارزه علی مغلوب شد ایرانیان حق را به جانب او دادند. بسا اینهمه دلیل خاص دیگری نیز برای این جانبگیری وجود داشت، و آن این بود که علی داماد پیغمبر بود و پسران او نوادگان پیغمبر به حساب میآمدند و از این بابت در دیده ایرانیان از امتیازی که اصل وراثت نصیب آنان میکرد برخوردار میشدند، زیرا این اصلی بود که سازمان

۱ — J. Darmesteter, همانجا، ص ۹-۱۶

جامعه ایرانی از قرن‌ها پیش بر آن بنیاد نهاده شده بود. ایرانیان پادشاهان خود را برخوردار از فروغی آسمانی بنام فره ایزدی میدانستند که از هر پادشاه به جانشین او انتقال مییافت و وی را تبدیل به نوعی زاده کردگار میکرد. در نامه ای که شاپور پادشاه ساسانی به کنستانتینوس سزار رم مینویسد (و متن آن توسط Ammien Marcellin در کتاب تاریخ او نقل شده است)، شاپور با عنوان «شاه شاهان، همراز ستارگان و برادر مهر و ماه» به «برادر» خود قیصر کنستانس سلام میرساند. در جای دیگر، از همین شاه بصورت آدمی در میانه خدایان و خدایی در میانه آدمیان یاد شده است. حتی پادشاهان ساسانی تا زمانی که نژاد خویش را به هخامنشیان پیوند ندادند سلطنتشان را استوار نیافتند، زیرا خود این هخامنشیان نیز وارثان شاهان اساطیری اوستا چون جمشید و فریدون بودند... و همیسن فره ایزدی پادشاهان پیش از اسلام بود که در اسلام ایرانی با عنوان «عصمت» به وارثان علی انتقال داده شد^۱.

در کتاب «اورمزد و اهریمن» همین محقق در این باره توضیح داده شده است که:

«اسطوره بازگشت قهرمان پس از مرگ از اسطوره های مورد علاقه کلیه اقوام آریائی بخصوص ایرانیان است، و بر این اصل سمبولیک تکیه دارد که روشنایی که در شب یسا در طوفان و یسا در تاریکی ناپدید شده است، پس از مدتی دوباره سربرمیدارد و پیروزمندانه بجای خود باز میگردد»^۲.

در جای دیگر کتاب مهدی آمده است: «سلت های انگلستان قرن‌ها است در انتظار «آرتور شاه» هستند که باعث آنان در جزیره «آوالون» به خواب رفته است و در این مدت زخمهایش بدست Merlin جادوگر مداوا میشود تا روزی که خروج کند و ساکسون ها را از جزیره براند و دوباره سلطت ها را بر سریر قدرت بنشانند. سرب ها به همین سان

۱ - همانجا، ص ۱۷

۲ - J. Darmesteter در: Ormozd et Ahriman، ص ۲۱۷

چشم به راه ظهور مجدد Kralievitch قهرمان ملی خود هستند که سه عقیده آنان در گرماگرم جنگ با ترکان بفرمان خداوند به غاری فرستاده شد و هنوز در آن جا در خواب است تا دوباره بیدار شود و سرستان بزرگ را بنیاد گذارد. ویکتور هوگو به تفصیل ما را در جریان به خواب رفتن فردریک بساربروس در کساک Kaiserslautern قرار داده است، و بسیاری از ما به یاد داریم که در سال ۱۸۷۰ هنگام حمله پروسی ها به فرانسه، شعرای آلمانی حماسه هایی سرودند که درخت پژمرده دوباره شکوفه کرده و در نتیجه شاه باربروس بیدار شده است، و بد نیست که تفصیل این معجزه را در کتاب Handbuch der Deutschen Mythologie که این روزها چاپ تازه آن منتشر شده است بخوانید. در سرزمین پرتقال، هنوز برخی از مادر بزرگ ها برای نواده هایشان حکایت میکنند که «دون سباستین» که مرگش در صحرای افریقا در سه قرن پیش شکوه کشور پرتقال را از میان برد، نمرده بلکه در خواب رفته است و بزودی با کشتیهای فراوان باز خواهد گشت و پادشاه پرتقال به احترام او استعفا خواهد داد و دون سباستین دوران پرافتخار واسکودوگاما را تجدید خواهد کرد. حتی در زمان خود ما کم مانده بود که کسانی فکر کنند بزودی ناپلئون در جزیره سنت هلن سر از خواب برخیزد و برای تجدید حماسه امپراتوری فرانسه به کشور خود باز خواهد گشت»^۱.

در باره این خفتگان جاوید تاریخ اسطوره ای ایران، در همین کتاب میتوان خواند که:

«شاید هیچ قومی باندازه ایرانیان قهرمانان بخواب رفته نداشته باشد، که از جمله شناخته ترینشان گرشاسپ است که دیوان را از کمر به دو نیم میکرد و با آنکه روزی در هنگام خواب به نیزه تورانیان از پای در آمد پس از مرگ زنده ماند و ۹۹,۹۰۰ فرشته در جلگه کابل به نگاهیانی او گماشته شدند، تا آن هنگام که در آخرالزمان ضحاک ماردوش که در کوه دماوند در غل و زنجیر فریدون است به دعوی

دروغین سائوشیانت بودن برخیزد و آنگاه گرشاسپ از خواب بیدار شود و او را به ضربت گرز خود نابود کند»^۱.

دارمستتر بدین مناسبت از یک سلسله «جاویده‌های» متعدد دیگر اساطیر ایرانی نام میبرد که در انتظار فرا رسیدن پیکار نهائی اورمزد و اهریمن در خواب بسر میبرند، از قبیل رزم آوران کیخسرو (که وصف شیوایی از آنان را در شاهنامه میتوان خواند)^۲، و فرزند زرتشت که کیش پدرش را به کشور زیرزمینی «ییم» برد، و پشوتن پسر شاه گشتاسپ که بدست زرتشت جامی از نوشابه مقدس نوشید و جاودانی شد. همه اینان در پایان جهان در پیرامون سائوشیانت فرزند تولد نیافته زرتشت گرد خواهند آمد تا در نبرد سرنوشت ساز نهایی

۱ - همانجا، ص ۲۴

۲ - بخشی از توصیف شاهنامه در این باره چنین است:

بخفت او و روشن روانش نخفت چنان دید در خواب کاورا بگوش که ای شاه نیک اختر نیکبخت چنان چون بجستی ز یزدان تو جای برفتند بسا او ز ایران سران چو دستان و رستم، چو گودرز و گیو همیرفت لشکر گروه ها گروه بدان مهتران گفت از آن کوهسار که راهی دراز است و بسی آب و سخت بر این ریگ بر نگذرد هر کسی چو دستان و رستم چو گودرز پیر نگشتند از او باز چون توس و گیو برفتند یگروز و یک شب بهم بره بر یکی چشمه آمد پدید بدان پهلوانان چنین گفت شاه مرا روزگزار جدایی بسود کنون چون برآرد سپهر آفتاب سر مهتران زان سخن شد گران چو از کوه خورشید سر برکشید	که اندر جهان با خرد بود جفت نهفته بگفتی خجسته سروش: بیوده بسی پاره و تاج و تخت به بسی مرگ برخیز و بدانجا گسرای بزرگان بیدار و نام آوران دگر بیژن گیو و گستهم نیو ز هامون بشد تا سر تیغ کوه همه بساز گردید بسی شهریار نباشد گیاه و نه برگ درخت مگر نره و برز دارد بسی جهانجوی و بیننده و یادگیر فریبرز و بیژن چو گستهم نیو شدند از بیابان و خشکی دژم جهانجوی کیخسرو آنجا رسید که امشب نرانیم از این جایگاه که ام با سروش آشنایی بود نبینید ازین پس مسرا جز به خواب بخفتند بسا درد کنند آوران ز چشم جهان شاه شد ناپدید
--	--

فروغ و ظلمت یاران او باشند^۱. شباهت بسیاری که میان این برداشت اوستایی از همراهان سائوشیانت و احادیث شیعه در باره یاران مهدی بهنگام قیام آخرالزمان وجود دارد این احتمال را بوجود میآورد که این احادیث عمدتاً از اسطوره های پیش از اسلامی ایران رونوشت برداری شده باشند.



عنوان «صاحب الزمان» (امام عصر، امام قائم، امام غائب) در تشیع اثنی عشری از نظر کلی همان مفهومی را دارد که «مهدی» در زبان عربی، ماشیخ در زبان عبری، مشیخا در زبان آرامی، Christos در زبان یونانی، Messias در زبان لاتینی و زبانهای منشعب از آن. اصطلاح Christ که عادتاً در مورد عیسی بکار میروود، از کلمه یونانی خریستوس در متن یونانی انجیل گرفته شده و در قرآن براساس اصطلاح های عبری و آرامی آن بصورت «مسیح» درآمده است. در همه این موارد، این اصطلاح اشاره به تجات دهنده ای دارد که میباید در زمانی که نابسامانی ها و بیعدالتی ها در سطح جهانی یا در مورد اقوام و ملتهایی معین به اوج خود رسیده باشند ظهور کند و با برخورداری از قدرتی فوق بشری، نسبرد سرنوشت سازی را بصورت مسلحانه یا بصورتی مسالمت آمیز، برای بنیانگذاری جامعه ای نو براساس عدالت و حق به سامان برساند. بخلاف پیغمبران کسه خود را عموماً رسولانی از جانب خداوند برای راهنمایی اقوام خود در دوران رسالت خویش و بعد از آن اعلام میدارند، «مسیح ها» نقش راهنما ایفا نمیکنند، بلکه نقش مجری را دارند. این تعبیری است که در دائرة المعارف ها از عنوان messianisme (مسیح باوری) میتوان یافت.

این «مسیح باوری» از دورانهای بسیار کهن در همه مذاهب و در نزد تقریباً همه ملتها و اقوام وجود داشته است، و اختصاص به آیین یا قوم معینی ندارد. در دو اثر تحقیقی معروف : Messiahs

۱ - Darmesteter در «اورمزد و اهریمن»، ص ۱۷۵-۱۷۹

Messiahs : their role in Civilization و Christian and Pagan بیست و پنج سال از یکدیگر، اولی در سال ۱۹۱۸ و دومی در ۱۹۴۳ در اروپا منتشر شدند مشخصات نزدیک به یکصد «منجی» موعود که پیروان آیین های مختلف چشم براه ظهورشان هستند مشروحاً آورده شده است، و تازه این منجی ها فقط به دنیسای کلاسیک اروپایی و آسیائی تعلق دارند، در صورتیکه در دهه های اخیر کتابهای متعددی دیگر در ارتباط با بررسیهایی بچاپ رسیده اند که در مورد سایر مناطق و اقوام (افریقای سیاه، آمریکای ماقبل کریستف کلمب، اقیانوسیه) نیز صورت گرفته است. کتاب قطوری از دو محقق امریکایی و فرانسوی P. Worsley و J. Guiart تماماً به معتقدات بومیان اقیانوسیه اختصاص یافته است که منتظرند تا «اجداد» از دنیای زیرزمینی خود بیایند و آنچه را که استعمارگران سفیدپوست از آنها گرفته اند به صاحبان اصلی آنها بازگردانند. بررسیهای مشابهی را در مورد سرخ پوستان امریکای شمالی و جنوبی در کتابی میتوان یافت که ترجمه فرانسه آن از M.I. Pereiro de Queiroz محقق امریکای لاتین با عنوان Histoire et ethnologie des mouvements messianiques در سال ۱۹۶۸ در پاریس منتشر شده است.

در افریقای سیاه دست کم پنجاه «منجی» سیاه پوست که جادوگران محلی با آنان در ارتباطند در آستانه ظهور دور یا نزدیک هستند، که بررسیهای گسترده ای در باره آنها را در اثر جالب K. Schlosser بنام Propheten in Afrika (چاپ برونسویک، ۱۹۴۹) و B. Sundkler بنام Bantu Prophets in South Africa (چاپ نیویورک، ۱۹۶۱) میتوان یافت. رشته غیرمنتظره دیگری از بررسیهای «مسیح باوری»، تحقیقاتی است که اقوام اروپایی و امریکایی تاریخ معاصر را در برمیگیرد، و گزارش جالبی از آنها را در دائرة المعارف Universalis میتوان یافت. در این بررسی «مسیح» های قرون جدید به چند «دوره»، شامل دوره های بعد از انقلاب صنعتی در انگلیس، quaker های امریکایی، piétist های آلمانی، مسیح های دوران شورشهای بزرگ روستاییان آلمان (که فردریک انگلس Engels ارزیابی جامعی را بدانان

اختصاص داده است)، دوره انقلاب بزرگ فرانسه، دوره بعد از انقلاب فرانسه با شعار مسیحیت تازه از مجرای انقلاب های سوسیالیستی فرانسه و آلمان و انگلستان، دوره سوسیالیستهای «مدینه فاضله» Utopique (با این وجه مشخص که این بار تمام منجی های موعود این گروه زن هستند)، و سرانجام شعبه های مختلف مسیح باوری در امریکای شمالی قرون ۱۷ تا ۱۹، تقسیم شده اند. دو مورد اساسی در این تقسیم بندی، موارد مربوط به روسیه و لهستان هستند، که اثری تحقیقی بنام *Russland und der Messianismus des Orients* (چاپ توینگن، ۱۹۵۵) به مورد اول و کتاب «رستاخیر یک ملت قربانی شده» نوشته سخنور نامی قرن نوزدهم لهستان میتسکیه ویچ A. Mickiewicz (سراینده منظومه زیبای اورمزد و اهریمن) به مورد دوم اختصاص دارد. شاید شگفت آور باشد که در این سلسله بررسیها، حتی ایتالیای جنوبی (سیسیل و کالابریا) و آندالوزیای اسپانیا را نیز میتوان یافت که در هر دوی آنها مردمی در انتظار «منجی های» موعود هستند تا داد آنها را از ایتالیایی ها و اسپانیایی های غاصب بگیرند.



بعد از این مرور کلی بر مجتمع «صاحب الزمان» های سیاه و سفید و زرد و سرخ پنج قاره جهان، اکنون نظری دقیق تر بر ارزیابی های محققان در ارتباط با آیینهای توحیدی سامی و آیین زرتشتی بیفکنیم.

اندیشه ظهور یک «مسیح» در آیین یهود، در آغاز صورتی بسیار محدود و آنهم در همین جهان و منحصر به قوم یهود داشت. فشارهای فراوانی که از جانب حکومتهای نیرومند آشور و بابل و فنیقیه و اقوام مختلف کنعان بر این قوم وارد میآمد، آنانرا بدین آرزو کشانید که سرانجام یک منجی از میان اسرائیل ظهور کند و بدین نابسامانیها پایان دهد. ولی این منجی جنبه آسمانی نداشت، بلکه مردی از نوع سایر قهرمانان زمینی بود، و رسالتش نیز بهمین حد